13980708

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه دهم

۸/۷/۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسة قبل جمع بین روایت‌های خلوت و روایت‌هایی که دخول را موجب مهر و استقرار تمام مهر قرار داده این هست که حکم ظاهری با خلوت حکم ظاهری بر طبق دخول شکل می‌گیرد. این مطلب در کلمات فقها یک مسیری پیدا کرده که به حسب ظاهر یک مقداری مسیر متفاوتی با عرائض ما پیدا کرده. شبیه این هست در کلمات فقها ولی یک مقداری بحث‌هایش فرق دارد با این بحث‌هایی که ما عرض می‌کنیم.

مرحوم علامة حلی در مختلف بعد از اینکه کلام شیخ را آورده می‌خواهد بگوید این کلام از باب تقدیم ظاهر بر اصل است. فقهای بعدی هم بحث تقدیم ظاهر بر اصل را مطرح کردند. فاضل مقداد در تنقیح اشکالی مطرح کرده. عبارت‌هایش را می‌خوانم. بحث را تقدیم ظاهر بر اصل تعبیر کردند. اینکه ظاهر بر اصل مقدم است یک موقعی ما این را طبق قاعده مشی کنیم که اصل اولی این است که ظاهر بر اصل مقدم است. آن وقت ظاهر یعنی چی؟ ظاهر کأنّ یعنی هر چیزی که ظن بیاورد. و الا اینکه ظاهر خلوت این هست که دخول شده، خلوت که لسانی ندارد، چیزی ندارد که ظاهر داشته باشد به آن معنای ظاهری که در باب الفاظ مطرح است. ظاهر یعنی ملازمة غالبیه بین خلوت و دخول وجود دارد. یک امارة نوعیه وجود دارد. حالا امارة نوعیه به نفسه وجود داشته باشد کافی است برای اینکه این اماره معتبر باشد؟ بین اماره بودن و معتبر بودن تلازمی نیست. مطلبی که ما عرض می‌کنیم نمی‌خواهیم بگوییم طبق قاعدة اولیه باید اینجور مشی کنیم. ما می‌گوییم شارع مقدس این امارة نوعی، این چیزی که به حسب ظاهر یک نوع اماریت نوعیه دارد این را معتبر کرده. با توجه به آن امارة نوعیه روایت را معنا می‌کنیم. اگر روایت نبود ما می‌گفتیم دلیلی نداریم بر اینکه خلوت حکم ظاهری به دخول و ترتب آثار دخول برایش بار بشود. ولی چون روایت داریم که در روایت احکام خلوت، احکام دخول را به مجرد خلوت بار کرده جمع عرفی‌اش این هست که روایت‌های خلوت را به حکم ظاهری امر کنیم و طریقیت داشتن حکم ظاهری طریقیت داشتن برای خلوت حمل کنیم. بنابراین ما این را طبق قاعده نمی‌خواهیم مشی کنیم. بحثی که در کلمات بسیاری از فقها هست، لحن این است که می‌خواهند طبق قاعده مشی کنند. حالا کلام فاضل مقداد را هم عرض می‌کنم که اشکال کرده که نه اینجور نیست. آنها هم همه بحث را روی اینکه قاعده اینجا اوّلاً اینجا ظاهری وجود ندارد، نباید ظاهر بر اصل مقدم نیست و از این بحث‌هایی که اینجور دنبال کردند.

عرائض ما تا حدودی متفاوت هست با ظاهر فرمایشات علما. بعضی از عبارت‌های علما سازگار هست با عرضی که می‌کنیم و می‌شود همینجور معنا کرد.

علامه تعبیرش این است. بعد از اینکه تمام کرد بحث‌های کلمات آقایان را نقل می‌کند. می‌گوید إعلم ان التحقیق فی هذا الباب انما یجب کلام المهر بالدخول لا بارفاه الستر و الخلوة لکن لما کانت الخلوة مزنة اللهو بحیث لا ینفک عنه غالباً وجب ان لا ینفک ان ایجاب کمال المهر المستند الی الدخول غالباً. چون ملازمة غالبی دارد باید این حکمش هم وجود داشته باشد. حالا این چه چیزی دارد، اصل در ظن عدم اعتبار است ولی ایشان اینجوری تعبیر کرده. فمدعیه حینئذٍ یدّعی الظاهر و منکره یدّعی خلافه فیحکم للمدعی به مع الیمین قضاءً لظاهر اما مع تصدیق المرء بعدمه فلا یجب الکمال قطعاً و هذا المعنی و حاوله الشیخ و ابن ابی عمیر معاً فالتعبیر السابق. مختلف، کتاب النکاح، مسئلة ۸۲، چاپ دفتر تبلیغات، جلد۷، صفحة ۱۵۹. این تعبیر ظاهر قضاءً للظاهر کرده.

مرحوم شهید اوّل در غایة المراد عبارت مختلف را اینجوری آورده. می‌گوید و المصنف فی المختلف غَرُبَ من قول الشیخ حیث قدّم قول الزوجة بیمینها. اگر زوجه مدعی دخول باشد و زوج مدعی عدم دخول باشد در جایی که خلوت حاصل شده باشد می‌گوید قول زوجه را مقدم داشته ولو اینکه اصل عدم دخول است ولی اینجا قول زوجه را مقدم داشته ترجیحاً للظاهر. یک عبارتی دارد که ظاهر را توضیح می‌دهد. و اقامةً للمظنة مقام الیقین. مظنة را جای یقین قرار داده. اقامة للمظنة مقام الیقین. این ظاهری که ایشان می‌گوید یعنی آن ظنی که از غلبه حاصل می‌شود و ملازمة غالبیه حاصل می‌شود این ظن را علامه نازل منزلة قطع قرار داده. ما هم همین را می‌گوییم ولی نه طبق قاعده. ما می‌گوییم ظن طبق قاعده اصل حجیتش نیست. روایت آمده این ظن را نازل منزلة یقین قرار داده. اگر روایت نبود ما این را نمی‌گفتیم. گفته این روایت آمده اینجا ظن را پذیرفته. شبیه همین عبارت‌ها در کلمات آقایان دیگر هست. مثلاً در مهذّب البارء.

اشکال فاضل مقداد را عرض کنم. فاضل مقداد بعد از اینکه عبارت علامه را می‌آورد، می‌گوید و فیه نظر لأنّا لا نسلّم انّ مدّعیه یدّعه الظاهر. مدعی دخول مدّعی ظاهره ما قبول نداریم. لأنّ الخلوة قد تنفکّ عن الوقاع غالباً ایضا. بعضی وقت‌ها خلوت غالباً از دخول منفک است، چطور؟ در جایی که مرد مریض است، زن مریض است، سحر و جادیی و چیزی این وسط پیش آمده. إمّا لعارض من مرض او عنّةٍ او عدم الانتشار المستند الی الربط کما هو مشهورٌ. ربط یعنی بستن از طریق سحر و جادو. سحر و جادو گاهی اوقات باعث می‌شود عضو منتشر نشده بشود به خاطر اینکه مسکور واقع شده. فلا یکون حینئذ مدعیه مدعیا للظاهر هذا مع انّ دعواه معارضة باصالة عدم الوقاع و اصالة برائة الذمة من کمال المهر. می‌گوید اصلاً اینجا این دو تا اصل با هم تعارض دارند. بحث‌های بعدی که ایشان مطرح کرده که اینجا ولو غالباً چنین است، این غلبه معارضه با اصل دارد و امثال اینها.

این ذیلش کلام ناتمامی است مگر اینجا اماره شرعاً معتبر باشد، اماره بر اصل مقدم است. اگر شرعاً معتبر نباشد از اوّل معتبر نیست و بخواهد معارضه کند. که بخواهیم معارضه بیندازیم بین این غلبه و این ظن و اصالة عدم الوقاع و اصالة برائة ذمه، اینها یک مقداری کلمات ناتمامی است. ایشان می‌خواهد بگوید که ما در واقع دو تا صنف داریم. یک صنف مرد سالم داریم، یک صنف مرد مریض داریم. شما آمدید کل مرد را یکپارچه در نظر گرفتید خلوت کلی است. این اصناف مختلفش را اگر در نظر بگیرید صنف سالم درست است، ولی صنف مریضش این شکلی نیست. بنابراین اگر می‌خواهید این مطلب را هم مدعی بشوید باید بگویید که در سالم‌ها یک همچین ظاهری وجود دارد. همین مطلب باعث شده که بعضی از فقهای دیگر این ظاهر را که خواستند تقریب کنند قید سالم بودن را هم اخذ کردند. مرحوم ابن فهد حلی در مهذب بارء اینجا عبارتی که دارد می‌گوید که. می‌گوید وجود الخلوة امارة قاضیة برجحان المرء مع یمینها، می‌گوید به خاطر همین قول مرء مقدم می‌شود لأنّها تدّع الظاهر اذا شاهد حال الصحیح مع خلوته بالهلیلة و عدم المانع من مواقعتها. یک سری قیدهایی می‌زند صحیح بودن را اخذ می‌کند، مانع نداشتن را اخذ می‌کند تا اینکه آن ظن و امثال اینها را مطرح کند. مهذب البارء، جلد۳، صفحة ۴۰۲ هست.

مرحوم ابن فهد در خلاصة مهذّب بارء مطلب را یک مقداری واضح‌تر مطرح می‌کند. می‌گوید و ان کانت الخلوة تامة و یعنی بها بارخاء الستر او اقلاب الباب مع عدم حصول مانع کالجب فی الرجل و القرن فی المرئة. بل دارد، نباید بل داشته باشد. یجب المهر فی الظاهر عملاً بشاهد حال الصحیح. قید صحیح را هم ذکر می‌کند در شرح المختصر صفحة ۲۵۹.

در غایة المرام هم شیخ مفلح سیمری جلد ۳، صفحة ۱۴۷ باز هم همین می‌گوید. لأنّ الظاهر من حال الصحیح السالم اذا خلاف الزوجة المواقعة فیکون قول قولها عملاً بالظاهر. تا آخر آن عبارت‌هایی که آورده.

این بحث‌هایی که آیا ما ملاحظة چه شکلی باید ملاحظه کنیم، خلوت را یکپارچه ملاحظه کنیم، خصوص صحیح و سلیم و امثال اینها را ملاحظه کنیم، اینها همه در صورتی هست که ما بخواهیم طبق قاعدة اولیه مشی کنیم. بگوییم کجا ظن حاصل می‌شود، کجا ظن حاصل نمی‌شود و امثال اینها. ولی اگر آنجوری که ما مشی می‌کنیم عرضمان این است روایت گفته در صورت خلوت حکم دخول را بار کرده، این معنایش این است که با جمع عرفی که توضیحش گذشت یعنی حکم ظاهری شرعی به ترتب احکام دخول در خلوت هست. به دلیل اینکه یک امارة نوعیه اینجا وجود دارد. اینجا امارة نوعیه یعنی شارع مقدس نوع خلوت را در نظر گرفته نه صنف خاصش را. شارع مقدس کلی خلوت را در نظر گرفته گفته دیده چون غالباً خلوت با دخول همراه هست حکم دخول را برای خلوت به طور کلی به عنوان یک حکم ظاهری بار کرده. دیگر ما دنبال اینکه در بعضی موارد ظن می‌آورد چون دنبال ظن شخصی نیستیم. اگر دنبال این بودیم که ظن شخصی کجا می‌آید، ظن شخصی کجا نمی‌آید آن حرف‌ها جا داشت که در مورد صحیح هست که ظن حاصل می‌شود. در جایی که مرد مریض است ظن حاصل نمی‌شود. بحث این نیست که شارع مقدس حکم دائر مدار ظن قرار داده باشد. نه به دلیل اینکه در نوع موارد، یعنی نوع موارد خلوت، نه خلوة الصحیح، صنف خاص نمی‌کنیم که بگوییم زوج دو گونه داریم، زوج صحیح و زوج مریض. کل زوج را که خلوت می‌کند شارع مقدس ملاحظه کرده که این زوج غالباً اگر در حالت خلوت قرار بگیرد دخول ازش سر می‌زند شارع خلوت را امارة بر دخول قرار داده است. یک امارة معتبرة شرعیه. آن وقت دیگر ترجیح این ظاهر بر اصل هم روشن است، چون شارع معتبر کرده در اینکه امارة معتبره بر اصل مقدم است بحثی نیست. فقط بحث سر آن اعتبارش است. ما می‌گوییم اعتبارش را از روایات استفاده می‌شود. این روایاتی که حکم خلوت را مثل حکم دخول دانسته است می‌خواهد آن امارة نوعیه را معتبر کند.

در کشف اللثام عبارتی دارد به خصوص، کشف اللثام با مطلبی که می‌گویم کاملاً می‌توانیم آن را تطبیق بدهیم. خود عبارت علامه را هم می‌شد با همان مطلبی که عرض می‌کنم تطبیق بدهیم چون علامه خیلی عبارتش واضح نیست اینکه می‌گوید قضاءً للظاهر به خاطر این هست که ظاهر به طور کلی بر اصل مقدم است یا به خاطر اینکه این ظاهر چون شارع آن را معتبر کرده به خاطر اعتبار شرعی‌اش مقدم شده. برای شهید اول هم عبارتش را می‌شود آنجوری معنا کرد. ولی عبارت‌های فاضل مقداد و عبارت‌های ابن فهد و اینها یک ظهور خیلی قوی دارند کأنّ طبق قاعده می‌خواهند مشی کنند.

شاگرد:

استاد: آن نکتة دیگر است عبارت را نیاوردم به دلیل اینکه علامه دو مطلب را با هم می‌خواهد حل کند. یکی بحث اینکه اگر زن شوهر را تصدیق کند حکم مسئله چی است، آن بحثی که متهمین باشند، مأمونین باشند، آن مربوط به آن بحث است، آن را اصلاً نیاوردم به خاطر اینکه نیازی نبود اینجا وارد آن بحث بشوم.

مرحوم فاضل اصفهانی در کشف اللثام شبیه عبارت علامه را که آورده، در کشف اللثام جلد ۷، صفحة ۴۱۴ اینجوری تعبیر کرده. می‌گوید و الثواب ما حکی عن ابن ابی عمیر و ارتضاه الصدوق و الشیخ و غیرهما. و ارتضاه الصدوق یک نکته‌ای عرض بکنم شهید اوّل در غایة المراد کلام شهید را هم بازگشت می‌دهد به همان کلام ابن ابی عمیر که شهید گفته خلوت موجب عده می‌شود ناظر به حکم ظاهری هست، نه ناظر به حکم واقعی، توضیحاتی ایشان دارد در غایة المراد که این هم و قضاه الصدوق به اعتبار آن توجیهی هست که شهید اوّل کرده و کلام ابن ابی عمیر را به کلام صدوق یکی دانستند. الصواب ما حکی عن ابن ابی عمیر و ارتضاه الصدوق و الشیخ و غیرهما انّه مع الخلوة التامة اذا ادّعت علیه الدخول کان القول قولها للظاهر الا ان یظهر الخلاف، یعنی الا ان یظهر الخلاف ببینةٍ او بقاء بکارةٍ. مگر اینکه بینه‌ای قائم بشود بر خلاف این مطلب یا ببینند بکارت زن ظاهر هست بنابراین آنجا دیگر طبیعی هست که معنایش این است که دخولی انجام نشده باشد.

شاگرد: بینه بر عدم دخول. بینه بر چی است؟

استاد: زن مدعی هست که دخول شده، مرد مدعی هست که دخول نشده. مرد بینه اقامه می‌کند برای اینکه دخول نشده به خاطر اینکه نگاه می‌کند اگر دخول شده بود باید بکارتش از بین برود، بکارتش موجود است.

الا ان یظهر الخلاف ببینة او بقاء بکارةٍ. یعنی بینه‌ای قائم بشود برای اینکه دخول نشده. حالا چجوری بینه بر دخول نشدن می‌شود قائم بشود می‌تواند به خاطر مثلاً یک زمان خود آن اقرار کرده بوده که دخول نشده بوده حالا ادعای دخول می‌کند. مثلاً بینه بر اقرار سابقش باشد. کشف اللثام، جلد۷، صفحة ۴۱۴، این عبارت کان القول قولها للظاهر، توضیح نمی‌دهد این ظاهر یعنی چی ولی در صفحة ۴۴۸ دوباره به این بحث اشاره دارد در کشف اللثام در ذیل بحث اینکه و لا یجب کماله بالخلوت بها، کمال مهر واجب نمی‌شود بالخلوت بها عبارت دارد می‌گوید خلافاً لبعضٍ کما نُقِلَ فی الخلاف لظاهر بعض الروایات. بعضی روایات هست که از آن استفاده می‌شود که خلوت حکم دخول را دارد و مهر با خلوت به طور کامل مستقر می‌شود. بعد می‌گوید و قد عرضت سابقاً انّ المراد منها انّ القول قولها اذا ادّعت الدخول للظاهر. می‌گوید مراد از این روایات این است که اگر ادعای دخول بشود چون ظاهر حال هست قولش پذیرفته می‌شود. این را به عنوان تفسیر روایات قرار داده. می‌گوید این روایاتی که چنین هست، این روایات مراد این است که قول زن اینجا مطابق ظاهر هست. بنابراین قول زنی که مدعی دخول هست پذیرفته می‌شود، مردی که مدعی عدم دخول هست باید بینه اقامه بکند یا اثبات کند که بکارت زن این باقی هست و امثال اینها. این عبارت به خصوص با مطلبی که عرض می‌کردیم خیلی سازگار هست.

عبارت شهید را بخوانم. شهید خیلی وارد بوده بر اینکه کسی از این حرف‌ها نزند. خود شهید در غایة المراد، جلد۳، صفحة ۱۳۶ می‌گوید المعتمد انّ الموجب باطناً هو الوقاع و ظاهراً الخلوة الخالیة عن مانع الشرعی. شرعیاً و حسیاً البته بشرط الیمین و یدخل فی المانع الشرعی ان تدّعی الوطء قُبُلا و تکذّبه البیّنة بالبکارة. می‌گوید اگر زن مدعی این است که وطء قُبُلا صورت گرفته، اصلاً ادّعایش این است بعد مرد بینه اقامه می‌کند که نه این بکارتش سالم است که خودش هم این کاشف بر این است که بی‌خود دارد این حرف‌ها را می‌زند. بقیة اشکالات را بگذاریم را برای.

شاگرد:

استاد: نه آن که ندارد در روایات وجهی ندارد تخصیص بزند. اگر اماره به اعتبار این باشد که ظن شخصی می‌خواهد بیاورد بله، ولی اماره لازم نیست ظن شخصی بیاورد، در بحث خبر واحد گفتند. خبر واحد که حجت هست نه در صورتی حجت هست که ظن بیاورد، حتی ظن به خلاف هم باشد حجت می‌دانند. چون نوع اخبار با واقع مطابق است ولو در خصوص این مورد خاص یک ویژگی هست که انگیزة خاصی آقای ثقه دارد من احتمال می‌دهم دروغ گفته باشد به خاطر اینکه این مورد خاص یک موردی هست که احتمال اینکه با وثاقتش هم منافات نداشته باشد، روی عنوان ثانوی مصلحت را در این دانسته باشد که دروغ گفته باشد، احتمال زیادش را هم می‌دهم، آنجا را هم خبر واحد را که حجت می‌دانند حجت است، ولو ظن در خصوص مورد نمی‌آورد برای نوع افراد ظن نمی‌آورد، برای شخص من هم ظن نمی‌آورد، ولی چون در نوع موارد خبر واحد را که می‌خواهیم بگوییم حجت است یعنی به دلیل اینکه در نوع موارد خبر ظن آور است شارع خبر را به طور مطلق حجت کرده است.

شاگرد: کلمة انسان سالم می‌گویند این عبارت منصرف به سالم است یا منصرف

استاد: در کل چیز هم در نظر بگیرید غلبه دارد. غلبة خارجی هم می‌گویم. یک موقع است شما یک صنف خاص را در نظر می‌گیرید نه صنف را در نظر نگیرید. صنف زوج سالم و زوج مریض را دو تا صنف نکنید. کل زوج را در نظر بگیرید. در زوج هم غلبه همین هست.

شاگرد: چون در خارج زوج سالم غلبه دارد

استاد: زوج هم غلبه دارد. زوجی که خلوت می‌کند غالب موارد زوج خلوت کرده با زن دخول کرده است به زن. چون خود زوج. این را دقت کنید. یک موقع شما صنف صنف می‌کنید. می‌گوید صنف زوج سالم با دخول ملازمة غالبیه دارد. یک موقع صنف صنف نمی‌کنید کل زوج را در نظر می‌گیرید. به دلیل اینکه غالب زوج‌ها سالم هستند وقتی نوع را در نظر بگیریم، نوع زوج‌ها هم دخول در موردشان تحقق دارد. شارع مقدس به اعتبار اینکه نوع زوج‌ها ملازمه دارد با دخول گفته اگر خلوتی صورت بگیرد حکم ظاهری بر طبق دخول می‌شود. آن عبارت‌ها به این چیزها نمی‌خواهند مطرح کنند. بحث‌هایشان این است که اینها طبق قاعده می‌خواهند مشی کنند. روایات اصلاً بحث‌هایشان، بحث تنقیح فاضل مقداد بعد قبول هم نمی‌کند. می‌گوید چون همیشگی نیست و فقط در مورد مریض هست و امثال اینها، و الا اگر روایت بود نباید اینجوری بحث‌ها را مشی بکنند.

شاگرد: روایت اگر تعبدی است

استاد: اصل ارشاد نبود. گفتیم جمع بین روایات اقتضاء می‌کند که شارع مقدس حکم ظاهری به ثبوت کل مهر و حکم ظاهری به وجوب عده در صورت خلوت داده باشد. حکم ظاهری است نه حکم واقعی.

شاگرد: بحث انسداد پیش می‌آید

استاد: ربطی به آن بحث‌ها ندارد

شاگرد: تنزیل است یا امارة شرعی است که از بحث تنزیل خارجش کنیم

استاد: امارة شرعی است. شارع مقدس این چیزی را که اماریت عقلاییه دارد شرعاً معتبر کرده است. دلیل اعتبار شرعی‌اش همین روایاتی است که گفته اذا اجیف الباب و امثال اینها، این عبارت ارخاء الستر و اجافة الباب اینها دلیل بر اعتبار شرعی این مطلب هست.

مرحوم آقای خوانساری مطلبی داشتند که این طریقیت در روایت بعضی از روایات باب نمی‌آید. که آن روایت را ظاهراً اشاره به آن روایتی بود که داستان امام باقر علیه السلام را ذکر کرده بود.

۳۹۰۶۴ که اشارة اجمالی کردم، می‌خواهم قدری بحثش را بیشتر باز کنم.

روایت موثقة محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام بود. قال سألته عن المهر متی یجب قال اذا ارخیت الستور و اجیف الباب و قال انی تزوجتُ امرأة فی حیاة ابی علی بن الحسین و ان نفسی طاقت الیه، یعنی اشتاقت. فذهبتُ الیها فنهانی ابی فقال لا تفعل یا بنی لا تحت فی هذه الساعة و انّی ابیتها ان افعل فلما دخلتُ علیها قذفت الیها بکساءٍ کان علیه و کرهتها و ذهبتها لاخرج فقامت مولات لها فارخت الستر و اجافت الباب فقلت مه قد وجب الذی تریدین.

ایشان کأنّ می‌خواهند اینجوری تقریب کنند که امام سجاد علیه السلام در مورد ایشان که احتمال داده نمی‌شود که خلاف واقع گفته باشند اصلاً مسلم است که امام علیه السلام با وجودی که مسلماً دخولی انجام نشده بوده است امام فرمودند مه قد وجب الذی تریدین. آن چیزی که شما می‌خواستید آن واجب شد و ثابت شد.

ولی به نظر می‌رسد آنجوری که ابن ابی عمیر معنا می‌کند در این عبارت هم می‌شود معنا کرد به این معنا که در واقع آن خانم اگر می‌خواست مراجعه کند به محکمه و مدعی دخول می‌شد، محکمه به جهت اینکه خلوت تامه حاصل شده بوده حکم ظاهری‌اش این بوده که قاضی محکمة صالحه منهای بحث امام علیه السلام به عنوان یک شخصیت خاص، قاضی در جایی که خلوت واقع شده باشد اگر دو نفر زن و شوهر، زن مدعی دخول هست، مرد مدعی عدم دخول هست، قاضی بر طبق در ادعای زن حکم می‌کند ولو مرد ثقه هم باشد. اگر ما خبر ثقه را هم حجت بدانیم در غیر باب تنازع است. کسی که مدعی و منکر اگر مدعی ثقه هم باشد قول ثقه برای اثبات ادّعایش کافی نیست، باید بیّنة خارجی بیاورد. یکی از بیّنه‌ها خود قولش هم نیست. قول ثقه در موارد تنازع برای ادعای خودش کافی نیست. اینجا هم در آن فضایی که وجود داشته در آن محکمه‌ها، امام باقر علیه السلام را ثقه می‌دانستند. اینجور نبوده که امام باقر را ثقه ندانند، ولی امام نمی‌دانستند آن دیدگاه‌هایی که ما داریم در مورد امام باقر علیه السلام در موردشان وجود داشته، حالا البته در زمان امامت هم نیست، این داستان برای قبل از زمان امامت است. ولی علی ای تقدیر بحثی که اینجا مطرح هست آن این است که امام علیه السلام قد وجب الذی تریدین یعنی شما می‌خواهید ولو شده با رفتن، این مهر را به دست بیاورید. شما به هدفتان رسیدید نه اینکه واقعاً به حسب حکم ظاهری شرعی شما به هدفتان رسیدید کافی است. خود همین داستان امام باقر علیه السلام نقل‌های متعددی دارد. در بعضی از نقل‌هایش می‌گوید من بعد از اینکه این قصه پیش آمد رفتم پیش پدرم، پدرم گفتش که نه بیش از نصف به گردن شما واجب نبوده. خود همین نقل‌های همین روایت هم جمعش به همین است که آن‌که واقعاً واجب بوده نصف بوده. ولی حکم ظاهری که مبنای محکمه است، ابن ابی عمیر هم تعبیر می‌کند که ان الوالی انما یحکم بالحکم الظاهر تعبیر کرده بود. در همین داستان ابی جعفر علیه السلام آورده. می‌گوید ان الوالی انما یحکم بالحکم الظاهر. می‌گوید این روایات هم ناظر به این است. امام باقر علیه السلام در واقع بیش از نصف به گردنش نبوده ولی والی اگر اینجا می‌خواهد حکم بدهد به دلیل اینکه ارخاء ستر شده بوده و اجافة الباب صورت گرفته بوده حکم به تمام می‌کرده. این را کاملاً می‌شود به این.

شاگرد:

استاد: ولو آن باشد، لازم نیست آن ارخاء ستر توسط شوهر باشد. ارخاء ستر شده باشد به هر طریقی.

شاگرد: باید بینه داشته باشند، با بینه ثابت کنند

استاد: نه ارخاء ستر مشخص بوده که همه، ولو بینه داشته. همه می‌دیدند اینجا پرده کشیده شده، باب بسته شده و امثال اینها. امام علیه السلام هم می‌گوید ما را اینجا زندانی نکن

شاگرد: اصل ازدواج که منکر نبودند

استاد: اصل ازدواج که منکر نبودند. اصل بابا شما می‌خواهید به مهر برسید، در بعضی روایاتش هم هست می‌گوید امام علیه السلام بعد رفتم باهاش مصالحه کردند قضیه را با مصالحه تمام کردند. این است که این روایت هم به نظر می‌رسد که منافاتی با این مطالب ندارد.

یک عبارتی مرحوم شهید ثانی دارد، عبارتش را اشاره کنم بحثش فردا باشد.و

شهید ثانی در مسالک می‌گوید و الحق انّه لیس فی الاخبار علی کثرتها و اختلافها خبرٌ صحیح الا خبر زرارة الذی نبهنا علی صحته و هو دال المذهب الاول که دخول ملاک است. الا ان فیه اشکالاً لأنّه حکم فی آخری انّ موت الزوج یوجب تنصیف المهر کالطلاق و الاشهر خلافه فبقی الاعتماد فی القول الاول علی الآیه و الاصل.

مسالک جلد ۸، صفحة ۲۲۸ هست. این را فردا انشاءالله صحبت می‌کنیم که چقدر فرمایش شهید ثانی رحمت الله علیه را می‌توانیم موافقت کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]